

دکتر محمد جعفر محبوب

نسرین علی اکبری

دکتر محمد جعفر محبوب نویسنده، پژوهشگر، استاد دانشگاه، دست‌اندرکار انتشار مجلات ادبی - هنری و راه‌گشای تحقیقات جدی در زمینه فرهنگ عوام است. اما نمی‌توان ترجمه‌های او را نادیده گرفت.

محبوب معلم بود و معلمانه دل در گرو آموزش صحیح زبان و ادبیات فارسی که از نظر او "در شیرینی و دلپذیری از سرود قدسیان دست می‌ربود"^(۱) داشت. از این رو در کلاسها آموزش می‌داد و در نشریات و نوشته‌هایش به تحلیل موقعیت زبان فارسی که اکنون "به صورت هذیان سرسام‌زدگان و نورات و عزایم کیمیاگران و جن‌گیران و دعانویسان درآمد است"^(۲) می‌پرداخت و راه حل نشان می‌داد. او به مانند علامه قزوینی اعتقاد داشت که: یکی از عوامل مهم ملیت یک قوم زبان آن قوم است در نتیجه نگران وضع موجود زبان فارسی بود و برای آن احساس خطر می‌کرد: "نشانه‌های تأسف‌آور بر اضمحلال و انحلال را در نثر امروزی زبان فارسی به عیان می‌توان دید. همه جا در مواد و قوانین، در گزارشها و نامه‌های اداری، در کتب درسی، در جراید و مجلات و حتی در کتابهای ادبی و هنری به لغزشها و افراط و تفریط‌های فراوان برمی‌خوریم."^(۳) این مشکلات به چه دلیل در این سطح گسترده رخ نموده است؟ او علت را در فارسی‌اندانی مردم می‌داند: "مردم فارسی نمی‌دانند برای آنکه تصور می‌کنند آنرا خوب آموخته‌اند و نیازی به تحصیل قواعد خواندن و نوشتن آن ندارند."^(۴)

نقش نهادها و متولیان دست‌اندرکار تعلیم و تربیت در این میان چیست؟ "تا دو سال پیش درس زبان فارسی یعنی قرائت و دیکته و انشاء آن، در ردیف ورزش و رسم و مشق خط و نقاشی در زمره مبتذل‌ترین دروس درآمد بود و معلم زبان فارسی جزء "وزن شعر" به حساب می‌آمد و وسیله‌ای برای جبران نمره‌های دروس مشکل مانند ریاضیات و طبیعیات و زبان بیگانه و امثال آن به شمار می‌رفت."^(۵) جایگاه معلم و شاگرد و مسؤولیت آنان در قبال مشکل پدید آمده چیست؟ "هم‌اینک معلم فارسی خود را آلت معطله می‌پندارد و دانش آموز نیز نیازی به آموختن درس و گوش فرادادن به تقریرات وی در خود احساس نمی‌کند. مسأله این نیست که شاگردان فارسی نمی‌دانند، بدبختی بزرگ این است که نمی‌دانند که نمی‌دانند و در نتیجه نمی‌خواهند بدانند. این استغنائی جاهلانه و دردناک کار را به جاهای باریک رسانیده است."^(۶) علاوه بر کاستی در آموزش زبان فارسی عوامل دیگری از قبیل "لغت‌سازی،

شهرت طلبی‌ها و فضل‌فروشی‌ها^(۷) در این امر دخیلند. به نظر او آشفته‌گی و پریشانی نوشته‌ها بیش از گفتگو و محاوره است و فوراً و بدون درنگ پدید نیامده است بلکه "زاده‌سالیان دراز سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی به آموزش این زبان است. امروز به جرأت می‌توان ادعا کرد که در هیچ مرحله‌ای از مراحل تحصیلی، در هیچ دبستان و دبیرستان و دانشکده‌ای، به دانش‌آموزان و دانشجویان درست خواندن و خاصه درست نوشتن را نمی‌آموزند در نتیجه چشم‌پوشی‌های بی‌جای مربیان آموختن زبان فارسی را کاری زائد و بیهوده می‌پندارند. سرنوشت نوباوه‌گان ما از این حیث درست شبیه آن توانگرزاده‌ای است که با اتکا به ثروت بیکران پدر از تحصیل علم باز ماند و رنج کسب دانش را بر خود هموار نکرد. وقتی از او پرسیدند چرا از تحصیل روی گردانیدی، در جواب گفت: "عربی که نخواندیم، فارسی هم که شأنمان نبود بخوانیم."^(۸)

فارسی‌کنونی میراث سعدی است و وجه غالب سخن سعدی صفت "سهل و ممتنع" است. وی با اعتقاد به این سخن برای نوشته قائل به این ویژگی‌هاست: "سادگی، سهولت، بی‌تکلفی در بیان، مدد گرفتن از زبان زنده مردم کوچه و بازار، ساختن جمله‌های موجز و اندک لفظ و بسیار معنی و رعایت مساوات در انشای کلام و پرهیز از تصنع و تکلف خارج از حدود و در عین حال توجه داشتن به زیبایی سخن"^(۹) و نیز "تسلط بر قواعد اولیه زبان، تطابق با اندیشه، صراحت، وضوح و استواری"^(۱۰) و این حاصل نمی‌شود جز با آموختن. "چه در مکتب استاد و در یک محیط رسمی و چه در مکتب اجتماع همچون صادق هدایت در کوی و برزن و قهوه‌خانه و کارگاه، قلم به دست"^(۱۱) زیرا "زبان فارسی مانند تمام زبانهای دنیا زبانی است دارای لغات و قواعد معین و برای آموختن این زبان باید قواعد دستوری آن را دانست و آثار ادبی را نزد استاد خواند و درست گفتن و درست نوشتن را در مدرسه فراگرفت."^(۱۲)

یکی از راه‌حلهایی که او برای تسهیل در آموزش زبان فارسی ارائه می‌دهد تمایز میان زبان و ادبیات است گرچه می‌گوید: "نامشخص بودن مرز زبان و ادبیات خاص زبان فارسی نیست، تمام زبانها چنین وضعی دارند."^(۱۳) اما معتقد است که: "زبان چیزی است و ادب چیز دیگر. زبان را در دامن مادر و در مکتب اجتماع می‌آموزند اما ادب را باید در مدرسه آموخت و یک فرد تحصیل کرده علاوه بر آنکه باید تاحدی به ادب زبان خویش آشنا باشد و دست‌کم شاهکارهای بزرگ آن را بشناسد زبان خود را باید به خوبی، خیلی بهتر از مردم مدرسه ندیده بداند و بر آن تسلط داشته باشد و بتواند همه مطالب آن را به آن زبان بخواند و بنویسد و یاد بگیرد و باید بدون لکنت و پریشانی فکر و از این شاخ به آن شاخ پریدن بتواند مدتی در شرح سفری که کرده یا فیلمی که دیده یا توضیح حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاده روان و روشن سخن بگوید و بتواند همان مطالب را بدون جان‌کندن روی کاغذ بیاورد و گفته و نوشته‌اش گنگ و نامفهوم و مغلوط و گسیخته و نارسا نباشد."^(۱۴)

شاید نتوان حدفاصل مشخص و مرز فارق میان زبان و ادب ترسیم کرد اما به نظر وی "به این حدفاصل چندان نیازی هم نیست. آنچه مهم است این است که در درجه اول باید زبان فارسی را به

دانش آموزان آموخت و به هیچ قیمتی نگذاشت بدون دانستن آن از دبیرستان بیرون آیند. این مهم نیست که بچه در گلستان صنعت تضاد و طباق و مراعات نظیر و ردالعجز الی الصدر را بشناسد اما این مهم است که آن قدر سواد داشته باشد که بداند جور پیشه صفت مرکب است و سلطانی در این بیت:

نکند جور پیشه سلطانی
نسیاید ز گرگ چوپانی

معنی سلطنت می دهد و یای مصدری دارد. این مهم نیست که شاگرد بتواند انشایی آراسته و مسجع و مقفی بپردازد و در آن لغات استبشار و اهتزاز و تبصیب و تنوق و تعفف را به درستی به کار برد. اما این بسیار مهم است که بتواند اگر به معلم فارسی یا ریاضی یا مدیر مدرسه خود ایراد دارد آن را صریح، روشن، ساده و به صورتی که درست مطابق منویات و افکارش باشد نه تندتر و برخورنده نه مجامله آمیز نه پریشان و پرغلط - روی کاغذ بیاورد. این بسیار اهمیت دارد که بتواند روبروی عده ای بایستد و ده دقیقه - ربع ساعت - بدون لکنت و مس مس کردن و رنگ گذاشتن و رنگ برداشتن مثل بچه آدم حرف بزند و مطلبش را راست و پوست کنده و همه کس فهم بیان کند.^(۱۵)

او برای نیل به این منظور عنایت به آثار کهن را مطمحن نظر قرار می دهد و استدلال می کند که: "دانش آموزان با زبان امروز تماس دائمی دارند و آثار ادبی امروزی بیش از آثار گذشته در دسترس ایشان قرار دارد و می توانند، بلکه باید این آثار را به صورت مطالعه فوق برنامه و خارج از آن بخوانند و اگر مشکلی داشتند از معلم خویش بپرسند. در همه جای دنیا مرسوم است که برای تسلط یافتن بر زبان کلاسیک آن، کتابهای فصحا و استادان درجه اول آن زبان را می خوانند گو اینکه در هیچ یک از زبانهای زنده دنیا زبان امروزی با آنچه در آثار استادان سلف آمده، یکسان نیست. برای آموختن زبان نیز وقتی دانش آموز آثاری را که فهمیدن آن مستلزم دقت و تأمل است فراگرفت و به دقایق و معضلات زبان و قوف یافت، دیگر در خواندن و نوشتن به زبان امروز نه تنها احساس دشواری نمی کند، بلکه می تواند در آن باوقوف و آگاهی اظهار نظر کند و دقایق و رموز آن را به آسانی دریابد. از این گذشته قسمتی از مطالب و اطلاعات هست که جزء پایه های اساسی زبان و ادب در شمار است و چون همواره آثار بزرگ و معروف گذشته در ذهن و ذوق نویسندگان بعدی تأثیر فراوان بر جای می گذارد، دست یافتن به سرچشمه و اطلاع یافتن از مبانی و منابع اصلی زبان و ادب بر قدرت و تسلط پژوهنده می افزاید و او را در یافتن سلسله علت و معلول و دقایق و اصطلاحات و ترکیبات و تعبیرات قوی دست می سازد."^(۱۶)

گذشته نگری او سمت و سویی به اکنون و آینده نیز دارد، او از اهمیت زبان در گسترش فرهنگ نوین غافل نیست: "کم کم اهمیتی که زبان ما در گسترش فرهنگ جدید دارد، شناخته می شود و دخالت مؤثر و تأثیر عظیمی که دانستن زبان و تسلط بر آن برای تسهیل تفاهم و تعبیر مطالب و بیان معانی و مضمون های دقیق و پیچیده دانش و فلسفه و ادب امروز دارد و هر روز هم این تأثیر و اهمیت روزافزون است - آشکار می گردد و این خود مایه امیدواری است و می توان به این ترتیب چشم به راه فرا رسیدن روزی داشت که

زبان فارسی از رکود و جمود قرنهای گذشته بیرون آید و مفاصل آن نرم شود و انعطاف کافی برای بیان مطالب دقیق علمی پیدا کند و مانند هر زبان پرتحرک امروزی، وظایفی که در زمینه پیشرفت روزافزون دانش در ایران و جهان برعهده دارد و به آسانی و روانی انجام دهد.^(۱۷)

او برای پویا کردن زبان به فرهنگ و اصطلاحات عامه مردم گوشه چشمی دارد و معتقد است که زبان سطوح مختلفی دارد: زبان گفت و شنود و محاوره عادی و روزمره عادی و جاری روزانه، ادب، زبان هر یک از اقشار اجتماعی، هر صنف، هر دسته، هر ریشه از دانش و هنر و نیز هر کدام از این سطوح زبانی، اصطلاحات خاص خود را دارند، به اصطلاحات زبان در سطح ادبی پرداخته شده است "آنچه بدان پرداخته نشده و ثبت دفتر نشده است: ادب عوام، داستانها، ترانهها، مثلها، متلکها، دشنامها و دیگر مباحث این رشته است."^(۱۸)

او معتقد است: "زبان زنده است مثل انسان زنده خاصیت جذب و دفع دارد. آنچه منظور نظر اوست جذب می‌کند و آنچه را که دیگر بدان احتیاجی ندارد، از خود می‌راند. در وضع فعلی ما هر روز شاهد وضع لغات و ترکیبات و اصطلاحاتی تازه در علوم هستیم و نیز می‌بینیم که برای واژه‌های کهن مفهوم‌ها و معنی‌های نو پدید می‌آید، برای آنکه بتواند احتیاج اهل زبان را رفع کند و نیز شاهد متروک شدن و از یاد رفتن بسیاری از لغات و اصطلاحات هستیم. بدیهی است که این گسترش زبان با بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ و آشنا شدن اهل زبان به دانش‌های گوناگون نسبت مستقیم دارد. وقتی مادر ایران مدرسه طب نداشتیم اصطلاح‌های گوناگون پزشکی نیز مورد نیاز نبود. اصولاً زبان خود را با احتیاجات متکلمان بدان تطبیق می‌دهد."^(۱۹)

با در نظر گرفتن نظرگاه او که به تبعیت صادق هدایت و جمالزاده عنایتی و ویژه به فرهنگ عامه داشت، بیش از صد مقاله در این زمینه نگاشته و بسیاری از سرچشمه‌های آن را احیا کرده است. او در ترجمه به آثار خاصی پرداخته و آثاری را که ترجمه کرده است همین سمت و سو و رنگ و بو را دارد و نوعی ادبیات مردمی است. او عمدتاً به ترجمه داستان پرداخته است از ادب ارمنی روسی و انگلیسی. چند کتاب از جک لندن ("پاشنه آهنین" با نام مستعار م. صبحدم، همزمان با بحران‌های کارگری اوایل دهه سی، "داستانهای دریای جنوب"، "پسر گرگ"، "میخائیل سگ سیرک"، "داستان جزایر") یک مجموعه از داستانهای جان اشتاین‌بک با عنوان: "مروارید"، از داستایوسکی: "خاطرات خانه مردگان" از گریگوریان کارن: پابره‌ها.

علاوه بر ادب داستانی به ترجمه مقالات ادبی - زبان‌شناختی نیز دست زده است و عمدتاً از زبانهای فرانسه و عربی مانند: "لهجه سمناهی" از کریستن سن، آرتور، "درباره سبک" از بوفن و "اخبار اهل خرقه دمشق" از قدسی، الیاس عبده. سبک و سبک‌شناسی از دل مشغولی‌های وی بود، بطوریکه رساله رکتري خود را درباره "سبک خراسانی در شعر فارسی" نوشت. مقالات متعددی در این زمینه نگاشت از جمله "بررسی سبکهای نثر فارسی" و "سخنی چند درباره سبک‌های زبان فارسی" در جستجو‌هایی که درباره

وی داشتیم از او شعری به دید نیامد اما آثار نثری او متنوع است از نثر علمی دانشگاهی گرفته تا نثر ترجمانی. نثر ترجمانی او دو نوع است: نثر علمی دانشگاهی و نثر داستانی.

در نثر علمی او از جمله "ترجمه مقاله بوفن" آثار سختگی و پختگی و تاحدودی کهنه‌گرایی و منطق شعری دیده می‌شود: "روشنایی باید صورتی یکسان و عام داشته باشد و در همه جای نوشته به یک میزان گسترده شود. هیچ چیز بیش از شراره‌هایی که به زور تکلف و یا نواخت کلمات به یکدیگر پدید آورند. با این روشنایی دشمن نیست. این اخگرها لحظه‌ای چند ما را روشن نگاه می‌دارند تا پس از فسردهن در تاریکی مان فرو گذارند. و نیز هیچ چیز فصاحت و بلاغت واقعی را دشمن تر از به کار داشتن برخی مفاهیم دقیق و به دست کردن اندیشه‌های سبک و پراکنده و ناپایدار نیست. این مفاهیم درست به سان فلزهایی که به صورت ورقه‌هایی سخت نازک درآمده باشند، هنگامی درخشندگی و جلا می‌یابند که صلابت و استحکام خود را از دست داده باشند."^(۲۰)

همانطور که خود او نیز معتقد است: انواع ادبی دارای سبکهای خاص خود هستند.^(۲۱) ترجمه‌های نثر داستانی او از منطق نوع خود پیروی می‌کند و نثر آن به فضای نوشته‌هایی که در باب ادب عامیانه از جمله: "بوستان خیال"، "داستان عوامانه هفت پیکر بهرام گور"، "ابو مسلم نامه"، "اسکندرنامه"، "الف لیل" و "لیله" و... نوشته، نزدیک می‌شود.

محبوب کامیابی یا ناکامی کسی را در ترجمه شعر معلول عواملی چند می‌داند: اختلاف سطح ذوق و سلیقه شاعر و مترجم، ترقی تمدن و تغییر زبان و اختلاف محیط و دوگونگی طرز به کار بردن کلمات و معانی حقیقی و مجازی یک کلمه، یا تفاوت آداب و رسوم و اختلاف مقررات و ارضاع اجتماعی و سیاسی و بسیاری علت‌های دیگر.^(۲۲) نمونه‌هایی از ترجمه‌های او:

"شهر، با دیوارهای ضخیم و سنگین و باغ مصفایی که در آن آبها بر روی هم می‌رقصید و دیوارهای آن از بنفشه و گل‌های سفید پوشیده شده بود، هویدا شد. از میان باغ‌ها صدای آواز پرندگان و صدای امواج آبی که بر روی سنگ‌فرشها می‌ریخت، به گوششان می‌رسید."^(۲۳)

"بیرون اتاق باد شیون می‌کرد. زوزه سگها قلب تقی را می‌فشرد. نفسش به سختی بالا می‌آمد. چشم‌هایش می‌سوخت و اشک از گوشه‌های آن پایین می‌ریخت. ناگهان باد سختی گونی در اتاق را از جا کنده به درون آن انداخت. چراغ خاموش شد. تقی وحشت زده در جای خود نشست و فریاد زد: چراغ را روشن کنید، من می‌ترسم..."^(۲۴)

"در آن لحظه که رنگ آسمان، به علت دمیدن فجر می‌برد، دیدم از بالای نهانگاه علامتی که قرار بود داده شود، داده شد و من نیز برای جواب دادن بدان آماده شدم. سپس بر اثر اشتباه، در تاریکی بیدن باخ را که اول همه پایین آمده بود در آغوش گرفتم و یک لحظه بعد، میان بازوان ارنست بودم. در همان لحظه بود که دیدم این تغییر شکل من به قدری خوب و کامل صورت گرفته است که دوباره ناچار بودم به نیروی

اراده و کوشش به صورت آویس او هار دن با آن کیفیات خنده‌ها، صحبتها و آهنگ صدای خاص وی درآیم. تنها در نتیجه دقت بود که می توانستم وضع قدیم خویش را حفظ کنم و آنقدر این شخصیت اکتسابی من به صورت طبیعی و خودبخودی درآمده بود که وقتی به وضع گذشته خویش باز می‌گشتم حتی یک دقیقه نیز نمی توانستم غافل باشم." (۲۵)

مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- محمدجعفر محجوب، زبان فارسی را دریابیم، مجله صدف، سال اول، شماره ۱، (مهر ۱۳۳۶)، ص ۹
- ۲- محجوب، پیشین، ص ۹
- ۳- محجوب، پیشین، ص ۳
- ۴- محجوب، پیشین، ص ۳
- ۵- محجوب، پیشین، ص ۳
- ۶- محجوب، پیشین، ص ۴
- ۷- محجوب، پیشین، ص ۹
- ۸- محجوب، پیشین، ص ۵
- ۹- محمدجعفر محجوب، "زبان فارسی را چگونه باید آموخت"، مجله هفت هنر، شماره بهاری، (۱۳۴۹)، ص ۱۷
- ۱۰- محجوب، "زبان فارسی را دریابیم"، ص ۱۰
- ۱۱- محجوب، "زبان فارسی را چگونه باید آموخت"، ص ۱۲
- ۱۲- محجوب، "زبان فارسی را دریابیم"، ص ۶
- ۱۳- محجوب، "زبان فارسی را چگونه باید آموخت"، ص ۱۱
- ۱۴- محمدجعفر محجوب، "زبان و ادب"، هفت هنر، شماره ۱، (زمستان ۱۳۴۸)، ص ۲۲
- ۱۵- محجوب، پیشین، ص ۲۴
- ۱۶- محجوب، "فارسی را چگونه باید آموخت" مجله هفت هنر، ص ۱۷
- ۱۷- محجوب، پیشین، ص ۱۱
- ۱۸- محمدجعفر محجوب، "فرهنگ پیشه‌ها و راهنمایی برای تدوین آن"، مجله هفت هنر، شماره ۴، ص ۴۶
- ۱۹- محجوب، پیشین، ص ۴۶
- ۲۰- محمدجعفر محجوب، "سبک خراسانی در شعر فارسی"، انتشارات فردوس و جامی، تهران، چاپ اول، ص ۳۲ (این مقاله با این مشخصات نیز چاپ شده است: بوفن، درباره سبک، محمدجعفر محجوب، مجله صدف، شماره ۲، آبان ۱۳۳۶)
- ۲۱- محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۴۶
- ۲۲- محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۴۱
- ۲۳- جان اشتاین‌بک، "مرورید" محمدجعفر محجوب، بنگاه انتشارات آرمان، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۴۹، ص ۴۳ شایان ذکر است که چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۲۸ بوده است.
- ۲۴- کارن گریگوریان، "پابره‌ها" محمدجعفر محجوب، بی‌جا، ۱۳۲۷، ص ۷
- ۲۵- جک لندن، "پاشه آهنین" ا. صبحدم [محمدجعفر محجوب]، انتشارات فرخی، مقدمه مترجم تاریخ ۱۳۳۱ را دارد، ص ۲۶۱.